

دیگری پیشگیری می‌کند و ممکن است محسوس یا نامحسوس باشد، یا نفس طبیعت دو آب شیرین و شور است از نظر چگالی و همچنین کیفیت جریان آنها (بلندتر بودن بستر رودخانه از سطح دریا) یا عوامل دیگر. با توجه به شیرینی آب رودها و اشتراک آنها با دریاها در فوایدی که قرآن برای دو دریا بر شمرده، این قول بیشتر مقبول مفسران واقع شده است، هر چند در بیان آمیخته نشدن آب دو دریا، که محل التقای آنها همان مصب است، قول واحدی وجود ندارد و بسیاری از مفسران نیز در این باره سکوت کرده‌اند. بنابراین، می‌توان گردش طبیعی دو جریان آب شور و شیرین را، که به‌ظاهر با یکدیگر آمیخته می‌شوند و با اینهمه هر کدام به حال خود می‌ماند بر تعبیر «لا یَتَغَيَانِ» تطبیق کرد. رودها از آب برف و باران پدید می‌آیند، به سوی دریا پیش می‌روند و با آب دریا در می‌آمیزند. از تخیل آب دریا ابر پدید می‌آید و باران و برف می‌بارد. این چرخه در بر دارنده در آمیختگی آب دو دریا و باقی ماندن آن دو به حال خود است. ۳) مجموعه آبهای شیرین که بخش اعظم آنها در مخازن زیر زمین جای دارد، و رودها و چشمه‌ها را از سویی و مجموعه آبهای شور دریاها را از سوی دیگر پدید می‌آورد. این قول با قول دوم قرابت بسیار دارد، ولی شمول آن بیشتر است. در این قول، برای عدم تجاوز دو آب به یکدیگر، بیان خاصی مطرح نشده است. در تفاسیر گذشته از بحث مستقیم پیرامون «بحرین»، نکات دیگری نیز دیده می‌شود. مثلاً بیشتر مفسران، آیه ۱۲ از سوره فاطر را تمثیلی از مؤمن و کافر می‌دانند، با این تفاوت که آب شور فوایدی هم دارد. و نیز در تأویل آیه ۱۹ سوره رحمن، از شماری از صحابه و امامان خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نقل شده که دو دریا اشاره به حضرت علی علیه‌السلام و حضرت زهرا سلام‌الله‌علیها دارد. این تأویل با توجه به روایات نبوی، که قرآن را دارای حقایق باطنی معرفی کرده، معنای ظاهری آیه را نفی نمی‌کند (– تأویل؛ باطن).^۱

اما هفت دریا که در قرآن (لقمان: ۲۷) از آن یاد شده، به پدیده‌ای طبیعی نظر ندارد، بلکه در مقام بیان نامتناهی بودن پدیده‌های عالم تکوین و، به تعبیر قرآن، «کلمات‌الله» است و اینکه اگر تمام آب دریاها با افزودن هفت دریای دیگر به عنوان مرکب به کار رود، برای نگارش کلمات الهی کفایت نمی‌کند. طباطبائی (ج ۱۶، ص ۲۳۲) این نکته را یادآور شده است که عدد هفت در آیه یاد شده فقط افاده کثرت کلمات الهی می‌کند. سید قطب (ج ۶، ص ۴۹۴) نیز مراد از بحر در آن آیه را همه دریاها و روی زمین می‌داند.

منابع: علاوه بر قرآن؛ تفاسیر از جمله: محمودین عبدالله آلوسی، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی، بیروت [بی‌تا]؛ ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، بیروت ۱۹۸۴/۱۴۰۴

ابن عباس، تنویر المعقبات من تفسیر ابن عباس، لابن طاهر محمد بن یعقوب فیروز آبادی، در مجمع التفاسیر، استانبول ۱۹۸۴/۱۴۰۴؛ هاشم بن سلیمان بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، چاپ محمود بن جعفر موسوی زرنجی، تهران ۱۳۳۴ ش؛ عبدالله بن عمر بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، در مجمع التفاسیر، استانبول ۱۹۸۴/۱۴۰۴؛ علی بن محمد خازن، لباب التأویل فی معانی التنزیل، در مجمع التفاسیر، استانبول ۱۹۸۴/۱۴۰۴؛ محمود بن عمر زمخشری، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت [بی‌تا]؛ محمد حسین طباطبائی، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت ۱۳۹۰-۱۳۹۲/۱۹۷۱-۱۹۷۴؛ فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ احمد عارف زین، صیدا ۱۳۳۳-۱۳۵۶/۱۹۱۴-۱۹۳۷؛ محمد بن جریر طبری، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت ۱۴۰۰-۱۴۰۳/۱۹۸۰-۱۹۸۳؛ محمد بن حسن طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، چاپ احمد حبیب قصیر عاملی، بیروت [بی‌تا]؛ محمد بن عمر فخر رازی، التفسیر الکبیر، قاهره [بی‌تا]؛ چاپ انست تهران [بی‌تا]؛ محمد بن احمد قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، چاپ انست تهران ۱۳۶۴ ش؛ سید قطب، فی ظلال القرآن، بیروت ۱۳۸۶/۱۹۶۷؛ عبدالله بن احمد نسفی، مدارک التنزیل و حقائق التأویل، در مجمع التفاسیر، استانبول ۱۹۸۲/۱۴۰۴؛ ذیل آیات مطرح شده در متن؛ نیز سید عبدالله تاج، «تفسیر آیات ۱۹ و ۲۰ سوره الرحمن» (جزوه دستوری)؛ محمد باقر بن محمد تقی مجلسی، بحار الانوار، بیروت ۱۴۰۳، ج ۱۳، ص ۲۸۱، ج ۵۷، ص ۲۷۰-۲۷۱.

/ حسن طارمی /

بحرین (۲)، مجمع الجزایر و کشوری در جنوب خلیج فارس؛ ناحیه قدیمی در سواحل شمالی و غربی و جنوبی خلیج فارس.

۱) **مجمع الجزایر و کشوری در جنوب خلیج فارس،** مشتمل بر ۳۳ تا ۳۵ جزیره، میان شبه جزیره قطر (به فاصله ۲۸ کیلومتر) در مشرق و جنوب، و خاک عربستان سعودی (الأحساء یا أحساء – حسا*) در مغرب قرار دارد. خلیجهای کوچک بحرین، مغرب و جنوب غربی و شلوا (شلوا) جنوب و جنوب شرقی آن را فرا گرفته است. مجمع الجزایر بحرین قسمتی از منطقه‌ای است که در قدیم به آن بحرین (از بصره تا عمان) می‌گفتند (– بحرین*)، ناحیه قدیمی). بحرین (جزیره مُحَرَّق* یا محرک) به خط مستقیم در ۱۹۵ کیلومتری ایران (جنوب غربی جزیره نخیلو) واقع است. پایتخت و بندر مهم آن مَنامَه*، و واحد پولش دینار (برابر هزار فلس) است. مساحت بحرین ۶۹۱٫۲ کیلومتر مربع است که تنها سه جزیره آن ۵۳۹ کیلومتر مربع را دربر گرفته است. جزیره بزرگ آن، بحرین، که با پنجاه کیلومتر طول و بین سیزده تا ۲۵ کیلومتر عرض، ۸۵٪ مساحت کشور را تشکیل می‌دهد، در جهت شمالی - جنوبی قرار دارد.

بحرین (۲)

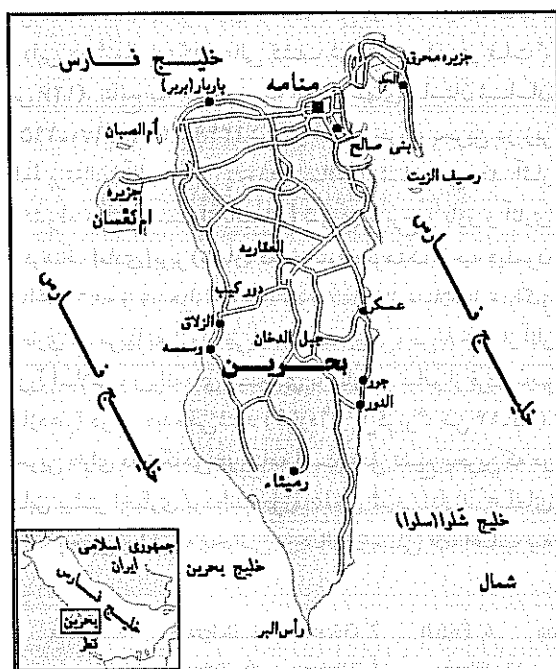
۳۳۱

تقریباً ۴۰ تا ۴۵٪ سنی و حدود ۵۵٪ تا ۶۰٪ شیعه اثنی عشری بودند. در ۱۳۶۷ ش/۱۹۸۸، بحرین حدود ۴۲۱'۴۰ تن، و پایتخت آن، بندرمنامه، حدود ۱۲۱'۹۸۶ تن جمعیت داشت. زبان رسمی بحرین عربی است و زبانهای فارسی و انگلیسی هم در آن رواج دارد.

بحرین در ۱۳۵۰ ش/۱۹۷۱ به استقلال رسید و به عضویت سازمان ملل متحد درآمد. از ۱۳۵۲ ش/۱۹۷۳، طبق قانون اساسی، دارای مشروطه سلطنتی شد و از لحاظ تقسیمات کشوری به شش ناحیه تقسیم شد که زیر نظر شهرداری اداره می‌شود. امروزه، خاندان آل خلیفه* در بحرین حکومت می‌کنند که از عربهای عتوبی عربستان و پیرو مذهب تسنن (مالکی) اند (سیدالسلطنه، ص ۴۸۷).

اقتصاد بحرین عمدتاً بر پایه فعالیت‌های بازرگانی و خدمات (حدود ۶۴٫۲٪) و بخش ساختمان (حدود ۱۷٫۳٪) است. پس از آن بخشهای صنایع و نفت (حدود ۱۲٪) و بخش کشاورزی (حدود ۶٫۵٪) قرار دارند. در ۱۹۰۳ (۱۲۸۲/۱۳۲۱ ش) صید و تجارت مروارید فعالیت اساسی اقتصاد بحرین را تشکیل می‌داد. در آن سال بر اثر کشف نفت بحرین و به بازار آمدن مروارید پرورشی ژاپن، صید مروارید در بحرین روبه کاهش نهاد و در ۱۳۳۹ ش/۱۹۶۰ متوقف شد.

مهمترین معادن بحرین نفت و گاز است. مقدار ذخایر نفت آن محدود است و بیشتر نفت پالایشگاه آن (در جزیره ستره) از عربستان سعودی با لوله و از طریق دریا وارد می‌شود. از صنایع



بنیاد دایرة المعارف اسلامی

بحرین



سفارت بحرین

پل اتصال جزیره بحرین - عربستان سعودی

این جزیره با گذرگاهی به طول ۲۵ کیلومتر، از طریق جزیره اُم‌نُسان (در دو کیلومتری شمال غرب جزیره بحرین) به کشور عربستان سعودی متصل است. دماغه رأس البر در جنوب جزیره است. جزایر محرق و یسره در شمال شرقی بحرین قرار گرفته‌اند. این جزایر با پلهایی به جزیره بحرین متصل‌اند. فاصله جزیره محرق با شهر منامه با راهی که در دریا ساخته شده حدود ۲٫۵ کیلومتر است. جزایر دیگر بحرین عبارت‌اند از: بخدا در شمال اُم‌نُسان، آل‌نبیه صالح در مشرق بحرین (در شمال غربی ستره) و حواری در خلیج شلوا. اراضی جزیره بحرین در دشت و تپه‌های کم ارتفاع قرار گرفته است. حاشیه شمال آن (به عرض حدود پنج کیلومتر) حاصلخیز است و بیشتر مزارع و باغهای جزیره در این قسمت قرار دارد. آب و هوای قسمت مرکزی خشک و زمینهای آن کویری و پوشیده از گیاهان صحرائی است. زمینهای قسمت جنوبی (تشکیل یافته از شن و ماسه) تا دماغه رأس البر در مستهلک‌الیه جزیره امتداد یافته است (مؤسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ص ۳-۴). بلندترین نقطه آن در مرکز جزیره، به نام جبل الدخان، حدود ۱۳۵ متر از سطح دریای آزاد ارتفاع دارد. جزیره بحرین دارای منابع آب زیرزمینی و چشمه‌ها و چاههای آرتزین (جوشان) است. بیشترین بارش بحرین در زمستان است و میانگین سالانه آن به حدود هشتاد میلیمتر می‌رسد. گاهی گرمترین دمای بحرین به حدود ۴۹ درجه می‌رسد که میانگین آن حدود ۳۶ درجه است. میانگین سردترین دمای آن نیز حدود هفده درجه است.

در ۱۳۵۰ ش/۱۹۷۱ جمعیت بحرین به حدود ۲۱۶'۰۷۸ تن می‌رسید و در ۱۳۶۰ ش/۱۹۸۱ به حدود ۳۵۰'۷۹۸ تن افزایش یافت. از این جمعیت تقریباً ۲۳۸'۴۲۰ تن (۶۷٫۹۶٪) شهرنشین بودند. همچنین از کل جمعیت، حدود بیست درصد ایرانی سرشماری شده است. از ۸۵٪ جمعیت مسلمان بحرین

جدید، کارخانه ذوب و ساخت ورقه‌های آلومینیوم (آلبا)، کارخانه تهیه کودشیمیایی و مجتمع پتروشیمی دارد؛ و نیز در دهه هشتاد (۱۳۵۹-۱۳۶۹ش) احداث کارخانه‌های آهن، فولاد و تولید گاز آن به پایان رسیده است. همچنین کارگاههای تعمیر کشتیهای بزرگ اقیانوس‌پیما در بحرین احداث شده است و در اسکله‌های آن کشتیهای بانصد هزار تنی می‌توانند پهلو بگیرند. از صنایع دستی دارای صنایع ظریف و ساخت کشتیهای کوچک است. دامداری و زراعت بحرین محدود است. پرورش اسب و شتر در آنجا رواج دارد. اراضی مزروعی آن به حدود ۱۲'۱۵۵ هکتار می‌رسد، و زراعت عمدتاً در حاشیه شمال شرقی آن صورت می‌گیرد. محصولات عمده آن میوه، انواع سبزی و علوفه است. صید ماهی و میگو در بحرین انجام می‌گیرد و میگوی آن صادر می‌شود.

آبادیهای آن با راهها و جاده‌ها به منامه (پایتخت) می‌پیوندند. حدود ۳۳۸ کیلومتر راه شوسه در بحرین احداث شده است (موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، ص ۱۳). فرودگاه بین‌المللی آن در جزیره محرق است.

هنری رالینسون^۱ در جزیره بحرین کتیبه‌ای به خط میخی کشف کرد که در آن از جزیره‌ای نام برده شده بود که به آن دیلمون^۲ می‌گفتند و به نظر او، جزیره بحرین همان دیلمون بوده است (گلوب^۳ و بیبی^۴، ص ۸۹۷؛ ویلسون^۵، ص ۳۴). در ۱۳۳۲ش/۱۹۵۳، باستان‌شناسان دانمارکی قدمت آثار مکشوفه در شمال جزیره بحرین را به عصر حجر رسانده‌اند (گلوب و بیبی، ص ۸۸۷، ۸۸۹)، و نیز آثاری از عصر آهن در امتداد جاده منامه - بودایی در شمال دهکده عالی کشف شده است (فری فلت^۶، ص ۱۲۶). نتایج به دست آمده از کاوشهای باستان‌شناسان ۱۹۵۰-۱۹۷۰/۱۳۲۹-۱۳۴۹ش در شمال جزیره بحرین در زیر قلعه پرتغالیها آثار تمدنی پنج هزار ساله را نشان می‌دهد. آثار مکشوفه عبارت است از باقیمانده شهری با برج و بارو و آثاری از فرهنگ [مادی] بربر (باربار) که به عنوان فرهنگ ناحیه دیلمون شناخته شده و در هزاره دوم یا سوم پیش از میلاد از مراکز تجاری سومریها به شمار می‌آمده است (بیبی، ص ۱۰۸). از آثار دوره اسلامی، ویرانه‌های مسجدی با مناره‌های سالم از قرن پنجم (یازدهم) در آن دیده می‌شود (گرارد^۷ و بل‌گریو^۸، ص ۱۴-۱۵). بحرین دارای دانشگاهی در منامه است. اهل تشیع بحرین که در سابق بیشتر اخباری بوده‌اند حوزه علمی شیعی دارند. علمای شیعه بحرین بیشتر به بحرانی و عالمان سنی آن، اغلب به

بحرینی شهرت دارند (برای فقها و فلاسفه مشهور جزیره بحرین - بحرانی^۹؛ بحرینی^{۱۰}؛ نیز - لؤلؤة البحرین).

پیشینه. درباره نامیده شدن جزیره آوال به جزیره «بحرین» ادوینی می‌نویسد: «بین جزیره آوال و بر فارس آبی جریان دارد و بین آن و برالعرب جریان آب دیگری است» (ج ۱، ص ۲۸۶). تاریخ جزایر (مجمع‌الجزایر) بحرین با تاریخ جزیره آوال (یا آوال) و ناحیه قدیمی بحرین (- بحرین^{۱۱}، ناحیه قدیمی) به هم آمیخته و با تاریخ ایران، بویژه ایالت فارس، مشترک است. احتمالاً از قرن ششم پیش از میلاد، تابع گرعه^{۱۲} (یا جرها؛ ابن‌حانک، ص ۳۸۱) بود (حکومت گرعه پس از سقوط بابل در ۵۳۹ ق م به دست سپاهیان کوروش - دایرةالمعارف فارسی، ذیل «بابل» - از سوی فراریان کلدای [بابلی] در نزدیک احساء پدید آمد و متأثر از فرهنگ ایرانی بود - فرهنگ باستان پاولی^{۱۳}، ذیل «گرعه»). نخستین بار، هنری رالینسون جزیره بحرین را همان جزیره‌ای دانست که در کتیبه‌ای به خط میخی (به دست آمده در بین‌النهرین) از آن نام برده شده بود. این جزیره را به زبان اکدی^{۱۴} «نی دوک کی»^{۱۵}، به زبان سومری «دیلمون» و به زبان آسوری «تیلمون»^{۱۶} (یا تیلون^{۱۷}) می‌گفتند (ویلسون، ص ۳۴؛ «فرهنگ باستان پاولی»، همانجا). ظاهراً دیلمون همان شهری است که در قسمت شمالی جزیره بحرین کشف شده است (بیبی، همانجا). نام دیگر جزیره بحرین را در دوره اسکندر (متوفی ۳۲۳ ق م) تیلوس^{۱۸} (یا تولوس) هم ضبط کرده‌اند که احتمالاً با یکی از جزایر کنونی بحرین مطابقت دارد (حورانی، ص ۱۲۱؛ گوتشمیت^{۱۹}، ص ۷۷؛ ویلسون، ص ۵۷؛ جوادعلی، ج ۲، ص ۱۹). در جغرافیای بطلمیوس نام جزیره بحرین یا یکی از جزایر آن ایت هار^{۲۰} یا تارو^{۲۱} (مرکزش دارین) نوشته شده است (جوادعلی، ج ۱، ص ۱۷۶). در بیشتر منابع دوره اسلامی نام جزیره بحرین آوال یا آوال ضبط شده (اصطخری، ص ۳۲؛ ابن‌حوقل، ص ۲۶۷؛ مقدسی، ص ۵۳؛ یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۹۵)، و به احتمال زیاد، در دوره پیش از اسلام (دوره ساسانی) هم آوال خوانده می‌شده است.

تا قرن چهارم، مطالب تاریخی مهمی درباره جزیره بحرین در دست نیست؛ ظاهراً پس از اسلام آوردن مردم احساء و قطیف، اهالی جزایر بحرین هم مسلمان شده‌اند. در ۳۲۵، به نوشته ابن‌اثیر (ج ۶، ص ۲۶۰)، در جنگ میان ابن‌رائق والبریدی، ابوعبدالله البریدی پس از شکست، به سوی جزیره آوال عقب نشست و پس از مدتی نزد عمادالدوله بن‌بویه آمد. در

1. Henry Rawlinson 2. Dilmun 3. Glob 4. Bibby 5. Willson 6. Frifelt 7. Gérard 8. Belgrave 9. Gerrha
10. Der Kleine Pauly Lexikon der Antike 11. Akkad 12. Niduk-ki 13. Tilmun 14. Tilwun 15. Tylus 16. Gutschmid
17. Ithar 18. Taro

اوایل قرن هشتم، نام جزیرهٔ آوال، جزیرهٔ بحرین ضبط شده است. در ۷۱۵، از لَحْصا و قَطِیف و بحرین [جزیره] و هرموج (هرموز) نام برده شده است (کاشانی، ص ۱۸۳). در زمان قطب‌الدین تهمتن (پادشاه هرموز، متوفی ۷۵۸) بسیاری از جزایر [خلیج فارس] به تصرف او درآمد (غفاری قزوینی، ص ۱۹۱)، به‌طوری که در ۷۳۴ به نوشتهٔ ابن بطوطه (ج ۱، ص ۲۵۱) کیش و قَطِیف و بحرین [جزیره] و قُلْهات در دست امیر هرموز بود. در اوایل قرن هشتم، حمدالله مستوفی می‌نویسد: «بحرین از اقلیم دوم است و بر آن جزیره آب روان، باغستان و دیههاست و از میوه‌های آن خرماست. اکنون جزیرهٔ بحرین داخل فارس و از ملک ایران است» (نزهة القلوب، ص ۱۳۷) و اضافه می‌کند: «درین بحر (خلیج فارس) جزایر بسیار است و آنچه مشهور و از حساب ملک ایران بشمارند و مردم‌نشین، هرموز، قیس [کیش]، بحرین و خارک است» (ص ۲۳۴). در دورهٔ ایلخانیان (۶۵۴-۷۵۰) جزیرهٔ بحرین در دست فرستادگان امیر چوپان (متوفی ۷۲۸) بود. او شرف‌الدین محمود را به وزارت فارس و کرمان و یزد و کیش و [جزیره] بحرین منصوب کرد (کتبی، ص ۱۴۰؛ اقبال آشتیانی، ص ۴۱۰). در قرن هشتم، والی هرموز تابع شاه شجاع‌الدین (متوفی ۷۸۶) پسر امیر مبارزالدین از سلسلهٔ آل مظفر بود (عبدالرزاق سمرقندی، ص ۳۶۳-۳۶۴). در ۹۱۲ (یا ۹۱۳) در زمان سلطنت شاه عباس اول، پرتغالیها پس از تصرف جزیرهٔ هرموز در خلیج فارس، جزیرهٔ بحرین را که جزو ایالت فارس محسوب می‌شد، تصرف کردند و قلعه‌ای در شمال آن بنا نهادند و رکن‌الدین مسعود (برادر وزیر هرموز) دست‌نشاندهٔ پرتغالیها حاکم بحرین شد (اسکندرمنشی، ج ۲، ص ۶۱۴-۶۱۵). در ۱۰۱۰، در زمان پادشاهی شاه عباس اول، الله‌وردی خان بیگلربیگی فارس، قشون ایران را به سرکردگی یوسف شاه کلاتر برنقادی (برانغازی) از بندر عَسَلو (عسلویه) از راه دریا به منامه گسیل داشت. او پس از مدتی کوتاه، به فرماندهی خواجه معین‌الدین فالی، بحرین را به ایران بازگرداند. متعاقب آن، بارها امیر هرموز و پرتغالیها به بحرین (منامه) حمله کردند ولی از قشون ایران شکست خوردند (منجم یزدی، ص ۲۰۹-۲۱۰؛ اسکندرمنشی، ج ۲، ص ۶۱۵، ۹۸۰). در این جنگ، از غنایمی که به دست ایرانیان افتاد و به پرتغالیها تعلق داشت چهار توپ آهنی هفت‌گری [بالوله] به وزن دوهزار من و چندین گلولهٔ آهنی به وزنهای سه تا هفت من بود، که صنعتگران ایرانی از ساختن آن عاجز ماندند (منجم یزدی، ص ۳۳۲). پیروزی ایرانیان بر پرتغالیها خوشایند فرنگیها نبود به طوری که سفیر اسپانیا به سبب این کار الله‌وردی خان، به شاه عباس اعتراض کرد (دلواله، ص ۳۲۵). در ۱۰۱۱، بهزاد سلطان از سوی الله‌وردی خان

۳۶۷ آوال، شهر و مسجد جامع و بازارهای نیکویی داشت و جزو کورهٔ اردشیرخرّه محسوب می‌شد (ابن حوقل، همانجا). در ۳۷۲، بنابر نوشتهٔ حدودالعالم (ص ۲۰) جزیرهٔ آوال («وال») برابر پارس قرار داشت و دارای دههای بسیار و با نعمت و لنگرگاه کشتی بود. در ۴۴۲، نخستین بار ناصر خسرو (ص ۱۵۱) نام جزیرهٔ بحرین را به جای جزیرهٔ آوال آورده است: «چون از لَحْصا به جانب مشرق روند هفت فرسنگی دریاست اگر در دریا بروند بحرین باشد و آن جزیره‌ای است پانزده فرسنگ طول آن و شهری بزرگ است و نخلستان بسیار دارد و مروارید از آن دریا برآورند...» (ادریسی ۴۹۳-۵۶۰) پس از ناصرخسرو می‌نویسد: «در جزیرهٔ آوال شهر بزرگی است که بحرین خوانده می‌شود و نیک آباد است و کشتزارها و نخلستانهای فراوان دارد و پرنعمت و دارای چشمه‌های فراوانی است». و می‌افزاید که برین جزیره [در زمان او] امیری مستقل که مورد احترام مردم آن کرانه است حکومت می‌کند (ج ۱، ص ۳۸۷). ظاهراً تا مدتها پس از ادریسی بحرین را جزیرهٔ آوال هم می‌خوانده‌اند. در ۶۰۵ جزیرهٔ آوال در بحرکرمان (وگاهی در دریای پارس) ضبط شده است (بکران، ص ۲۰، ۴۳). هنگام حملهٔ مغول جزیرهٔ آوال، که دریای بحرین آن را فراگرفته بود، بستانها و باغهای لیمو و نخلهای فراوان داشت (یاقوت حموی، ج ۱، ص ۳۹۵). در ۶۳۳، ابوبکر بن سعدبن زنگی (از اتابکان فارس)، جزیرهٔ آوال (جزیرهٔ بحرین)، جزیرهٔ کیش و جزایر دیگر را ضمیمهٔ فارس کرد (زرکوب شیرازی، ص ۵۶؛ حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ص ۵۰۶؛ و صاف حضرة، ص ۱۰۵)، و نمایندهٔ مستعصم بالله، امیر محمدابن ابی‌ماجه را از جزیرهٔ آوال اخراج کرد (وصاف حضرة، همانجا). در زمان پادشاهی سِئیرتندی (پادشاه مَغیر، متوفی ۶۹۲) ملک اعظم مرزبان هندی تقی‌الدین عبدالرحمان بن محمد طیبی وزیر بود. او هر سال ۱۴۰۰ سر اسب از خاصهٔ ملک اسلام، جمال‌الدین، و بازرگانان جزیرهٔ کیش به معبر می‌برد و از دیگر جزایر فارس چون قَطِیف و لَحْصا [احساء] و بحرین و هرموز و قُلْهات و غیرها اسب به معبر می‌بردند و قیمت هر سر اسب ۲۲۰ دینار زر سرخ معین شده بود (همان، ص ۱۸۶). در ۶۹۶، بغداد و شیراز و دولتخانهٔ کیش و بحرین [جزیره] به دست ایلخان، غازان‌خان، افتاد (همان، ص ۲۰۶). در اواخر ۷۰۳، در زمان ایلخانیان شیخ‌الاسلام جمال‌الدین حکومت فارس را که اولجایتو به او داده بوده پذیرفت و عازم دولتخانهٔ کیش شد. چون پس از درگذشت تقی‌الدین عبدالرحمان طیبی (در ۷۰۲) میان پادشاه معبر و جمال‌الدین اختلافات مالی پدید آمده بود، سرانجام منصب تقی‌الدین به جمال‌الدین واگذار شد (همان، ص ۲۸۳). در این هنگام، جزیرهٔ بحرین به حکمرانان تاجرپیشه جزیرهٔ کیش وابسته بود و جزو ایران شمرده می‌شد. پس از

حاکم ایالت بحرین شد و خود الله‌وردی‌خان با تویی که از پرتغالیها به غنیمت گرفته بود برای تسخیر قلعه شَمیل و مینا حرکت کرد (منجم یزدی، ص ۲۳۵). در ۱۰۴۱، برخوردار سلطان ذوالقدر به حکومت حویزه و بحرین مأمور شد (حسینی استرآبادی، ص ۲۴۷). در ۱۰۴۳، در دوره شاه‌صفی، سُونَدک سلطان که از حکومت جزیره بحرین معزول شده بود، به دربار شاه صفی احضار شد. او شمشیر امیر تیمورگورکانی را به شاه هدیه کرد و دوباره به حکومت بحرین منصوب شد (اعتماد السلطنه، ج ۲، ص ۹۳۰؛ سدیدالسلطنه، ص ۲۳۲). در ۱۰۵۰، به باباخان حاکم بحرین شغل دیگری داده شد (حسینی استرآبادی، ص ۲۶۰). در ۱۰۷۷، زمان سلطان، پسر قزلخان که مأموریت سیستان داشت، به حکومت جزیره بحرین منصوب شد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۲). در ۱۱۱۳، قزاق سلطان به جای مهدقلی‌خان از طرف دربار صفویه حاکم جزیره بحرین شد (همان، ص ۲۳۲-۲۳۳). در ۱۱۲۱، اعراب، جزایر بحرین، قشم و لارک را گرفته به سوی بندرعباس حرکت کردند. از سوی ایران لطفعلی‌خان لکزی به بحرین عزیمت کرد ولی نزدیک بندرعباس صلح را بر جنگ ترجیح داد و از لشکرکشی به بحرین منصرف شد (کروسینسکی^۱، ص ۴۴-۴۵). در ۱۱۳۱، امام مسقط، سلطان‌بن‌سیف دوم (از یعربیان*)، جزیره بحرین را تصرف کرد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۳۶-۸۳۷؛ قدوسی، ص ۴۶) و حکومت آنجا را به شیخ جبار طاهری (ظاهراً تبعه ایران) سپرد (قدوسی، همانجا). در ۱۱۴۸، محمدتقی خان، بیگلربیگی فارس، قشون شیخ بحرین، شیخ جبار هوله (یا هویله)، را که در اواخر دوره صفویه آنجا را تسخیر کرده بود درهم شکست و جزیره بحرین را به ایران بازگرداند (فلور، ص ۱۵۴-۱۵۵؛ استرآبادی، ص ۲۷۷؛ پری، ص ۲۲۱). او پس از پیروزی، کلید قلعه بحرین را برای نادرشاه ارسال داشت و حکمرانی آنجا هم به محمدتقی‌خان تفویض شد (استرآبادی، همانجا؛ پری، همانجا). در این لشکرکشی هلندیها امکاناتی مانند اسلحه و کشتی در اختیار نادر گذاشتند (فلور، ص ۱۵۳-۱۶۹). در ۱۱۵۱، سیف پسر سلطان امام مسقط، جزیره بحرین را تصرف و مدت شش روز، مردم بحرین را قتل‌عام کرد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۳). در ۱۱۵۲، قشون نادرشاه به فرماندهی محمدتقی‌خان، نخست وارد کرمان شد. طبق فرمان نادر، بیگلربیگی کرمان می‌بایست پانصد تومان و پانصد سپاهی در اختیار وی قرار دهد و همچنین ۲۷۰ تومان و پانصد سپاهی از نیروهای کرمان را به حاکم بحرین واگذار کند (فلور، ص ۱۱۶). پس از آن، محمدتقی خان (و بنابر برخی از منابع، با کلیعلی‌خان) مسقط را تصرف و شورشیان را

سرکوب کرد. در این حوادث، امام مسقط نیز به قتل رسید (سدیدالسلطنه، ص ۸۴، ۲۳۳). محمدتقی‌خان پس از این پیروزی با قشون خود و به همراهی شیخ جبار سردار قبیله هوله و محمدلطیف خان به بندرعباس بازگشت (فلور، ص ۱۶۲) و نادرشاه حکومت مسقط و جزیره بحرین را به آل مذکور (شیخ نصر و شیخ غیث) تفویض کرد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۳). در ۱۱۵۴، نادرشاه، محمدتقی‌خان شیرازی را به مقام بیگلربیگی و صاحب اختیار فارس، گرمسیرات، لار و کلیه بنادر و جزایر از جمله بحرین منصوب کرد (فلور، ص ۲۱۰). در ۱۱۶۶، در دوره زندیه، شیخ نصر [آل مذکور] حاکم بوشهر با ناوگان و با یاری قشون مجهز عرب تبار خود، بحرین را از دست شورشیان درآورد (پری، ص ۲۲۱، ۲۲۵). در ۱۱۷۹ (در دوره زندیه) حاکم بوشهر همچنان بر بحرین حکومت می‌کرد (نیبور، ص ۳۶). در ۱۱۹۷، شیخ نصر از جزیره بحرین به قصد تصرف قطر حرکت کرد و پس از شکست سختی در زبارة، از دولت ایران (در فارس) کمک خواست و خود به بوشهر رفت ولی حکومت فارس به تقاضای او اهمیت نداد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۴؛ تاجبخش، ص ۴۳). به دنبال آن، آل‌خلیفه (شیخ‌احمد نوه خلیفه) پس از اشغال بحرین، اعلام کرد که آماده است به ایران خراج بپردازد. دولت ایران به او اجازه داد که جزیره بحرین را نگه دارد و به نام حاکم ایرانی (فارس) در آنجا حکومت کند (فاروقی، ص ۷۲) شیخ احمد پس از چهارده سال حکومت در ۱۲۱۰ درگذشت (سدیدالسلطنه، همانجا). در ۱۲۱۴، سید سلطان امام مسقط، جزیره بحرین را گرفت و بر آنجا نایبی گماشت. او هنگام مراجعت به مسقط جان سپرد (همانجا). در ۱۲۱۵، سید سعید (امام مسقط) به بحرین آمد و آنجا را پس از جنگی سخت تصرف کرد و سلمان پسر احمد، که پس از سیدسلطان (نیابت امام مسقط) بحرین را به دست آورده بود، فرار کرد (همان، ص ۲۳۴-۲۳۵). در ۱۲۱۶، سلمان دوباره به بحرین بازگشت (همان، ص ۲۳۵). در ۱۲۲۴، سعود پسر عبدالعزیز امام نجد (از وهابیها) بحرین را تصرف کرد (همان، ص ۲۳۴). در ۱۲۳۶، برای نخستین بار، شیخ سلمان پسر احمد [بدون اجازه دولت مرکزی ایران] عهدنامه‌ای با دولت انگلستان، بظاهر برای تأمین صلح و مبارزه با دزدان دریایی، امضا کرد (کرزن، ج ۲، ص ۵۴۷؛ ویلسون، ص ۲۴۲)، و بر اثر آن، پای استعمار انگلیس رسماً به خلیج فارس باز شد و انگلیسیها جانشین پرتغالیها شدند. در ۱۲ ذیحجه ۱۲۳۷/۳۰ اوت ۱۸۲۲، شاهزاده حسین‌علی میرزا حاکم فارس شد و، به دنبال آن، مذاکراتی با انگلستان به عمل آمد. نتیجه این مذاکرات

با محمد بن خلیفه قراردادی منعقد کرد که، بنابر آن، شیخ بحرین در آینده طبق نظر و دستور دولت انگلیس رفتار کند (برگ ۲۷۸ مجموعه ۶۰۴۴ اسناد دولتی ایران، نامه مورخ ذیحجه، به نقل قایم مقامی، ص ۲۹-۳۰). در ۱۲۸۲، محمد بن خلیفه باناوانی به قطر حمله برد و آنجا را تصرف کرد و پس از مدتی به بحرین بازگشت (سدیدالسلطنه، همانجا). در این هنگام، ناوگان انگلیس به فرماندهی کلنل پلی، به بحرین یورش برد و قلعه بحرین (محرک) را ویران کرد و به دستور او دو زورق ایران را در بوشهر آتش زدند. بر اثر این رویدادها محمد فرار کرد و برادرش علی جانشین وی شد (همان، ص ۲۳۸). در ۱۲۸۵، شیخ بحرین (علی بن خلیفه) با انگلیسیها قراردادی امضا کرد که باعث اعتراض دولت ایران شد (قایم مقامی، ص ۶۴). در ۱۲۸۶، محمد پسر خلیفه [که اغلب از ایران حمایت می‌کرد] دوباره به کمک شیخ کویت به بحرین آمد. در جنگی که صورت گرفت، برادرش، علی، کشته شد و محمد، پسر عبدالله سردار علی، و قبایل بدوی بر او شوریدند و اموال انگلیسیها و مردم را غارت کردند. محمد پسر خلیفه را زندانی کرد. پس از چندماه، ناوگان انگلیس، به فرماندهی کلنل پلی، به بحرین حمله کرد و حکومت بحرین به عیسی، پسر علی، نوۀ خلیفه (دست‌نشانده انگلیس) واگذار شد (سدیدالسلطنه، همانجا). در ۱۵ ربیع‌الاول ۱۲۸۷، دولت انگلستان طی نامه‌ای از دولت ایران تقاضای اجاره جزایر بحرین را کرد (قایم مقامی، ص ۷۱). در ۱۲۸۸، به دستور دولت عثمانی، مدحت پاشا والی بغداد، با سه‌هزار تن [سپاه ترک]، نه توپ و ۱۵۰۰ عرب با کشتیهای جنگی وارد خلیج فارس شد و قطیف، دمام [احساء] و غفیر را تصرف کرد. به دنبال آن کشتیهای جنگی انگلیس وارد آبهای بحرین شدند و قشون پیاده کردند (کلی، ص ۷۲۶-۷۲۹؛ تاجبخش، ص ۱۵۳؛ قایم مقامی، ص ۷۶). حاجی محسن‌خان معین‌الملک، سفیر ایران در لندن، به این امر اعتراض کرد (قایم مقامی، همانجا). در ۱۳۰۸، بر اثر سنگینی مالیات، در بحرین شورش دیگری بر ضد عیسی پسر علی در شرف انجام بود (سدیدالسلطنه، ص ۲۴۰). در ۱۳۱۰، دولت انگلستان با بحرین معاهده دیگری منعقد کرد که به سلطۀ کامل انگلستان بر بحرین انجامید (رمضانی، ۱۹۶۶، ص ۲۴۷). این امر باز منجر به اعتراض دولت ایران شد. در ۱۳۱۳، میان خانواده خلیفه در بحرین، و مشایخ عمده آل علی اختلافاتی پیش آمد و در نتیجه، آل علی بحرین را ترک کردند. این رویدادها به کشمکش سیاسی انگلیسیها و باب عالی [عثمانیها] منجر شد. پس از مدتی کشتیهای جنگی انگلیس زبارة راکه قبیله آل علی در آنجا ساکن شده بودند به توپ بستند

معاهده‌ای بود که بین میرزا محمد زکی‌خان وزیر فارس با کاپیتان ویلیام بروس^۱، کارمند دولت انگلستان مقیم بوشهر، به امضا رسید. در این قرارداد حقوق ایران در بحرین شناخته شد ولی حکومت هند این قرارداد را نپذیرفت و فتحعلیشاه نیز، چون پسرش بدون اجازه آن را امضا کرده بود، معاهده را توشیح نکرد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۴۹؛ آدمیت، ص ۲۵۳؛ اتحادیه، ص ۲۷). در ماده دوم معاهده مذکور چنین قید شده بود: «جزیره بحرین پیوسته متعلق به ایالت فارس بوده است. مالکان آنجا، عربهای بنی عتّابی [آل عتوب‌اند] که از چندی پیش بی‌انضباطی و تمرد نشان داده و به فرمانروای افواج بریتانیایی مراجعه، و از او تقاضای پرچمی غیر از پرچم ایران کرده [اند]. دستور داده می‌شود چنانچه پرچمی به آنها داده شده پس گرفته شود و از این پس دیگر کمکی به بنی‌عتّابی داده نشود» (تاجبخش، ص ۷۰، ۲۵۰-۲۵۱). در ۱۲۴۰، سلمان درگذشت و از او دو فرزند به نامهای احمد و خلیفه به جای ماند که به اتفاق حکومت کردند. در ۱۲۴۳، پس از مرگ احمد پسر سلمان، برادرش خلیفه به حکومت جزیره بحرین رسید (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۶). در ۱۲۴۵، خلیفه مرد و عبدالله پسر احمد جای او را گرفت (تاجبخش، ص ۸۵). در ۱۲۴۸، شیروانی (ص ۱۳۱) درباره اهالی بحرین می‌نویسد: «اهالی بحرین در فروعات به قول علمای اخبار عمل کنند و از فرقه اصولیین احتراز لازم دانند و از قدیم مردم آنجا شیعه مذهب و در آن طریقه بغایت، متعصب بوده‌اند». در ۱۲۵۲، طبق مطالب ملحقات تاریخ روضه الصفا، در دوره محمدشاه، در بحر فارس شانزده جزیره از جمله بحرین متعلق به فارس بود (رضافلی هدایت، ج ۱۰، ص ۱۸۹). در ۱۲۵۵، شیخ عبدالله که از قشون‌کشی مصریها به احساء و شاید بیشتر از شایعۀ تصرف بحرین از طرف سیدعمان به تحریک مصر احساس خطر می‌کرد، در پاسخ به تقاضای خالد [نماینده مصریها] درخواست کرد که تابع دولت ایران باشد (لوریمر، ج ۲، ص ۸۶۲). در ۱۲۵۸، محمد پسر خلیفه بر بحرین مسلط شد (سدیدالسلطنه، ص ۲۳۷). در همین سال شیخ‌بحرین خودسرانه با دولت انگلستان قراردادی منعقد کرد. در ۱۲۶۱، دولت ایران رسماً به قرارداد مذکور اعتراض کرد (قایم مقامی، ص ۲۰). در ۱۲۶۴، در دوره ناصرالدین شاه، محمد بن خلیفه معاهده دیگری با کمپانی هند شرقی درباره منع تجارت برده منعقد کرد. طبق مفاد این عهدنامه با ادعای هردولتی [از جمله ایران] بر بحرین مخالفت شده بود (کُرنز، ج ۲، ص ۵۴۷). این قرارداد رسماً جنبه تحت‌الحمايگی داشت. در ذی‌قعدة ۱۲۷۵، کلنل لويس پلی^۲، مأمور رسمی دولت انگلستان در خلیج فارس، به بحرین رفت و

و ویران کردند، و دست آل‌علی از آنجا (زیاره) کوتاه شد (سدیدالسلطنه، ص ۲۴۰-۲۴۱). در ۱۳۱۴، شیخ عیسی، فرزند بزرگتر خود، خالد، را به بوشهر نزد کنتل ویلسون^۱ فرستاد تا دولت انگلستان ولایتمهدی او را بپذیرد. در آن هنگام، سالی ۲۰،۰۰۰ ریال (معادل پنجاه هزار تومان) بابت مالیات و چهل هزار ریال از بابت عثور به خزانه شیخ بحرین واریز می‌شد، و سیصد سوار آماده رزم نیز همیشه نزد او بودند (همان، ص ۲۴۱). از نتایج ظهور فعالیت دولتهای غربی، بویژه انگلستان در خلیج فارس، دشواریهایی بود که برای کشور ایران پدید آمد؛ از جمله اینکه پایه‌های جدایی بحرین گذاشته شد. ایران از دوره قاجاریه، مرتب ادعای خود را بر بحرین تا ۱۳۵۱ ش (دوره محمدرضا پهلوی) تکرار می‌کرد. اندکی پیش از ۱۳۳۲، بین انگلستان و دولت عثمانی معاهده‌ای در لندن منعقد شد که به موجب آن، عثمانیها از ادعای مالکیت بر بحرین و م سقط و دیگر سواحل صرفنظر کردند (وادالا^۲، ص ۳۶-۳۷). در ۱۳۰۷ ش، با امضای قراردادی میان انگلستان و سعودیها، ادعای تاریخی ایران جدیتر شد (رمضانی، ۱۹۶۶، ص ۲۴۷-۲۴۸؛ آدمیت، ص ۱۹۴). بلافاصله پس از آن، وزیر خارجه ایران نامه‌ای به سفیر انگلستان در تهران فرستاد (آدمیت، همانجا). همچنین دولت ایران به حاکمیت انگلستان بر بحرین اعتراض کرد و یادداشتی به جامعه ملل فرستاد (همانجا؛ رمضانی، ۱۹۶۶، ص ۲۴۸). در اواخر ۱۳۰۷ ش، چمبرلین^۳ وزیر خارجه وقت انگلیس، ادعای ایران را رد کرد (آدمیت، ص ۱۹۵؛ رمضانی، ۱۹۶۶، ص ۲۴۸؛ تاجبخش، ص ۲۶۲-۲۶۳). در خرداد ۱۳۱۳، کاظمی وزیر خارجه ایران، اعتراض خود را نسبت به امتیاز استخراج نفت یک شرکت انگلیسی در بحرین به اطلاع وزیر مختار دولت امریکا در تهران رسانید (زرین‌قلم، ص ۲۴۴). از ۱۳۱۴ تا ۱۳۳۷ ش، بحرین پایگاه اصلی دریایی انگلستان در خلیج فارس بود. در جنگ جهانی دوم، پس از اینکه در ۱۳۲۱ ش، بحرین به دستور حکومت انگلستان وارد جنگ با دول محور شد، هواپیماهای آلمانی و ایتالیایی [که ظاهراً از پایگاههای ایتالیا در شاخ افریقا احتمالاً از سومالی به پرواز درآمده بودند] تأسیسات بحرین را بمباران کردند (همان، ص ۲۵۱). در ۱۳۲۵ ش، تصویبنامه‌ای درباره تقاضای سهم از نفت بحرین صادر شد (مهدیقلی هدایت، ص ۲۴۴). در ۱۳۳۶ ش، بحرین رسماً به عنوان استان چهاردهم در تقسیمات کشور ایران ضبط شده است (زرین‌قلم، ص ۲۶۱، ۲۸۳-۲۸۴). در ۱۳۴۰ ش، عیسی پسر سلمان در بحرین به حکومت رسید

(تایم‌مقامی، ص ۸۷). در ۱۳۴۷ ش، دولت انگلستان تصمیم گرفت نیروهای خود را از خلیج فارس بیرون ببرد. پس از خروج نیروهای انگلیس در ۱۳۵۰ ش، عیسی پسر سلمان استقلال بحرین را اعلام کرد (رمضانی، ۱۹۷۵، ص ۴۱۶-۴۱۹). در همین سال، ایالات متحده آمریکا طبق قراردادی بابحرین، در جفیر [در جنوب منامه] پایگاه دریایی به دست آورد (همان، ص ۴۳۵). در آذر ۱۳۵۰، به دستور محمدرضا پهلوی، نیروی دریایی ایران وارد سه جزیره ایرانی ابوموسی، ثنب بزرگ و ثنب کوچک شد. پیش از آن، محمدرضا پهلوی در پی مذاکره با شیخ‌نشینان شارجه و رأس‌الخیمه و با حضور نماینده انگلیس، سر ویلیام لوس^۴، از ادعای ایران به بحرین (استان چهاردهم) صرفنظر کرده بود [بدون اینکه مجلس از این امر آگاهی داشته باشد] (پارسا دوست، ۱۳۶۹ ش، ص ۳۵۸-۳۶۰؛ رمضانی، ۱۹۷۵، ص ۴۲۴-۴۲۵؛ علم، ج ۱، ص ۲۰). بنابر یادداشت‌های علم: «شاه نگران بود مبادا چشم‌پوشی از ادعاهای ایران نسبت به بحرین خیانت به منافع ملی تعبیر شود» (ج ۱، ص ۳۹). در ۱۳۵۸ ش، پس از انقلاب اسلامی ایران، تظاهراتی از سوی شیعیان بحرین - که اکثریت جامعه بحرین را تشکیل می‌دهند - به وقوع پیوست (پارسا دوست، ۱۳۶۹ ش، ص ۲۷۶)؛ و در ۱۳۶۰، شورای همکاری خلیج فارس با عضویت شش کشور از جمله بحرین تشکیل شد (پارسا دوست، ۱۳۷۱ ش، ص ۲۴۷).

منابع: ابن‌اتیر، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۹۸۵/۱۴۰۵؛ ابن‌بطوطه، سفرنامه ابن‌بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران ۱۳۶۱ ش؛ ابن‌حاکم، صفة جزيرة العرب، چاپ محمدبن علی آکوع، بیروت ۱۹۸۳/۱۴۰۳؛ ابن‌حوقل، کتاب صورة الارض، چاپ کرامرس، لیدن ۱۹۶۷؛ منصوره اتحادیه، گوشه‌هایی از روابط خارجی ایران، تهران ۱۳۳۵ ش؛ محمدبن محمد ادریسی، کتاب نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، [بی‌جا، بی‌تا]؛ محمد مهدی بن محمد نصیر استرآبادی، جهان‌نگشای نادری، چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱ ش؛ اسکندرمثنی، تاریخ عالم‌آرای عباسی، تهران ۱۳۵۰ ش؛ ابراهیم بن محمد اصطخری، کتاب مسالك الممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمدحسن بن علی اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، چاپ محمداسماعیل رضوانی، تهران ۱۳۶۳، ۱۳۶۷ ش؛ عباس اقبال آشتیانی، تاریخ مغول: از حمله چنگیز تا تشکیل دولت تیموری، تهران ۱۳۶۴ ش؛ محمدبن نجیب بکران، جهان‌نامه، چاپ محمدامین ریاحی، تهران ۱۳۴۲ ش؛ منوچهر پارسا دوست، نقش سازمان ملل در جنگ عراق و ایران، تهران ۱۳۷۱ ش؛ همو، نقش عراق در شروع جنگ، تهران ۱۳۶۹ ش؛ جان ر.بری، کریم‌خان زند، ترجمه علی محمد ساکی، تهران ۱۳۶۵ ش؛ حدودالعالم من المشرق الى المغرب، چاپ منوچهر ستوده، تهران

ناصری، در میرخواند، تاریخ روضة الصفا، ج ۸-۱۰، تهران ۱۳۳۹ ش؛ مهدیقلی هدایت، خاطرات و خطرات، تهران ۱۳۶۳ ش؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، چاپ روستنفلد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳، چاپ افست تهران ۱۹۶۵؛

Fereydoun Adamiyat, *Bahrain Islands*, New York 1955; Geoffery Bibby, «The origins of the Dilmun civilization» in *Bahrain through the ages: the archaeology*, edited by Shaikha Haya Ali al-Khalifa and Michael Rice, London 1986; Abbas Farouhy, *The Bahrain Islands: 750-1951*, New York 1951; Karen Frifelt, «Burial mounds near Ali excavated by the Danish expedition», in *Bahrain through the ages: the archaeology*, edited by Shaikha Haya Ali al-Khalifa and Michael Rice, London 1986; Bernard Gérard, James Belgrave, *Bahrain*, Paris [n.d.]; Karta (firm), *Atlas of the Middle East*, ed. Moshe Brawer, New York 1988; J.B. Kelly, *Britain and the Persian Gulf 1795-1880*, Oxford 1968; *Der Kleine Pauly Lexikon der Antike*, bearbeitet und herausgegeben von Konrat Ziegler und Walther Sontheimer, Stuttgart 1964-1975, s.v. "Gerrha" (by Albert Dietrich); J.G. Lorimer, *Gazetteer of the Persian Gulf, Oman and Central Arabia*, Buckinghamshire 1986; *The Middle East and North Africa-1990*, London 1989; Rouhollah K. Ramazani, *The foreign policy of Iran, 1500-1941*, Charlottesville 1966; idem, *Iran's foreign Policy, 1941-1973*, Charlottesville 1975; Gholam-Reza Tadjbakhche, *La question des îles Bahrain*, Paris 1960; *The Times atlas of the world*, London 1985.

/ خسرو خسروی /

۲) ناحیه قدیمی، در سواحل شمالی و غربی و جنوبی خلیج فارس بین بصره و عمان در منطقه نجد*. قصبه [مرکز] آن مدتی شهر هَجَر (در مأخذ سریانی: هَگَر) بود که در کنار دریا قرار داشت (یاقوت حموی، ۱۹۶۷، ج ۱، ص ۵۰۶؛ نولدکه، ص ۱۳۰). پس از قرمطیان، مرکز آن آحساء شد (یاقوت حموی، ۱۸۴۶، ص ۱۴). گاهی هجر به همه ناحیه بحرین اطلاق می‌شد (مقدسی، ص ۹۳؛ یاقوت حموی، ۱۸۴۶، ص ۴۳۸). طبق مأخذ موجود، از دوره‌های کهن ناحیه بحرین جزو قلمرو ایران به شمار می‌آمد. در ۳۷۲، به نوشته حدود العالم (ص ۱۶۹) «بحرین مردم بسیار با شهرها و دیها و جاهای آبادان داشت». در قرن چهارم، کشتیهای تجاری بین ساحل بحرین، عمان، بصره، اَبَلَه و سیراف و چین رفت و آمد می‌کردند (بلاذری، ص ۳۳۳؛ مسعودی، ج ۱، ص ۱۲۷). به نوشته جیهانی (ص ۴۶)، اهالی

۱۳۲۰ ش؛ حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی، تاریخ سلطانی: از شیخ صفی تا شاه صفی، چاپ احسان اشراقی، تهران ۱۳۶۶ ش؛ حمدالله بن ابی بکر حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ همو، کتاب نزهة القلوب، چاپ گیلسترنج، تهران ۱۳۶۲ ش؛ جورج فدلو حورانی، دریانوردی عرب در دریای هند، ترجمه محمد مقدم، تهران ۱۳۳۸ ش؛ دایرة المعارف فارسی، به سرپرستی غلامحسین مصاحب، تهران ۱۳۴۵ ش - ؛ پیترو دلواله، سفرنامه پیترو دلواله (قسمت مربوط به ایران)، ترجمه شعاع‌الدین شفا، تهران ۱۳۲۸ ش؛ احمد بن ابی‌الخیر زکوب شیرازی، شیرازنامه، چاپ بهمن کریمی، تهران ۱۳۱۰ ش؛ علی‌زین قلم، سرزمین بحرین: از دوران باستان تا امروز، تهران ۱۳۳۷ ش؛ سازمان نقشه‌برداری ایران، نقشه ایران، تهران ۱۳۴۶ ش؛ محمدعلی بن احمد سدیدالسلطنه، تاریخ مسقط و عمان، بحرین و قطر و روابط آنها با ایران، چاپ احمد افتداری، تهران ۱۳۷۰ ش؛ زین‌العابدین بن اسکندر شیروانی، بستان السیاحه، یا، سیاحت نامه، تهران ۱۳۱۵؛ عبدالرزاق سمرقندی، مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۱، چاپ عبدالحسین نوایی، تهران ۱۳۵۳ ش؛ اسدالله علم، گفتگوی من با شاه: خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، ترجمه گروه مترجمان انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۱ ش؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت ۱۹۷۶-۱۹۷۸؛ احمد بن محمد غفاری فردینی، تاریخ جهان‌آرا، تهران ۱۳۴۳ ش؛ ویلم فلور، حکومت نادرشاه (به روایت منابع هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران ۱۳۶۸ ش؛ جهانگیر قایم مقامی، بحرین و مسائل خلیج فارس، تهران ۱۳۴۱ ش؛ محمدحسین قدوسی، نادرنامه، مشهد ۱۳۳۹ ش؛ عبدالله بن محمد کاشانی، تاریخ اولجایتو، چاپ مهین همبلی، تهران ۱۳۲۸ ش؛ محمود کتبی، تاریخ آل مظفر، چاپ عبدالحسن نوایی، تهران ۱۳۶۴ ش؛ جرج ناننیل کرزن، ایران و قضیه ایران، ترجمه غ. وحید مازندرانی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ تادزیودا کروسینسکی، سفرنامه کروسینسکی، ترجمه عبدالرزاق دنبلی (مفتون)، چاپ مریم میراحمدی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ پ. و. گلوب، ت. گ. بیسی، «تمدن فراموش شده خلیج فارس»، سخن، دوره ۱۱، ش ۸ و ۹ (آذر و دی ۱۳۳۹ ش)؛ آلفرد فرابهرتون گونشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران ۱۳۵۶ ش؛ محمد بن احمد مقدسی، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ جلال‌الدین محمد منجم یزدی، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، چاپ سیف الله وحیدیا، تهران ۱۳۶۶ ش؛ موسسه مطالعات و پژوهشهای بازرگانی، بحرین، تهران ۱۳۶۴ ش؛ ناصر خسرو، سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، چاپ محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ کارستن نیبور، سفرنامه کارستن نیبور، ترجمه پرویز رجبی، تهران ۱۳۵۲ ش؛ ر. وادالا، خلیج فارس در عصر استعمار، ترجمه شفیق جواد، تهران ۱۳۶۴ ش؛ عبدالله بن فضل‌الله وصاف حضرة، تحریر تاریخ وصاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۴۶ ش؛ آرنولد تالبوت ویلسون، خلیج فارس، ترجمه محمد سعیدی، تهران ۱۳۴۸ ش؛ رضاقلی بن محمد هادی هدایت، ملحقات تاریخ روضة الصفا

آنجا بیشتر از قرمطیان بودند؛ و از جمله قراء آن دارین، خَطّ، قطیف، آزه، هجر، بیئوته، قروق، سابور یا سابون [شاپور] بود و گاهی یمامه جزو آن محسوب می‌شد (ابن خردادبه، ص ۱۵۲؛ یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۱، ص ۵۰۷). به قول ابن خردادبه (ص ۶۰) از عبادان (آبادان) تا خَشَبات دو فرسنگ و از خَشَبات از طریق دریا تا شهر [مرکز] بحرین هفتاد فرسنگ فاصله بود. به گفته اصطخری (ص ۲۲) قبیله بنی تمیم در آن زندگی می‌کردند. ظاهراً جزیره آوال یا آوال (جزیره بحرین) جزو احساء به شمار می‌آمد (بحرین: مجمع‌الجزایر و کشور). نام آوال در کتابهای جغرافیایوسان مسلمان بسیار آمده است و ظاهراً با دارین مطابقت دارد. به نوشته یاقوت (۱۹۶۵، ج ۲، ص ۵۳۷) دارین شاید همان جزیره آوال باشد. جواد علی (ج ۱، ص ۱۷۶، ج ۲، ص ۶۴۰) دارین را مطابق با شهر هَیج، مرکز ناحیه تارو (جزیره تاروت) در خلیج فارس در جغرافیای بطلمیوس می‌داند. امروز در بحرین آبادی سَماهیج وجود دارد که نام آن بی‌شبهت به «هیج» نیست. نام شهر قدیمی سَماهیج (در جزیره مُخرق) در کتابها دیده می‌شود (یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۳، ص ۱۳۱؛ کازرونی، ص ۹۸-۹۹). به نوشته قدامة بن جعفر (ص ۲۴۹)، خراج بحرین و یمامه به ۵۱۰'۰۰۰ دینار می‌رسید. ظاهراً یکی از عوامل شورشی‌های مداوم مردم ناحیه قدیمی بحرین و تبدیل آن به منطقه طغیانها بویژه شورش خوارج، سنگینی خراج بوده است. پیشینه. ابومنصور از هری (ج ۵، ص ۴۰) بحرین یا بحران را تثنیه «بحر» می‌داند؛ زیرا قریه‌های آن از سویی، در کرانه دریاچه‌ای (در دروازه احساء و دهکده هجر) قرار گرفته بود و از سوی دیگر تا بحر اخضر ده فرسنگ فاصله داشت. به نوشته طبری، بنابر افسانه‌ای، مردم بحرین (با اهالی عمان) از فرزندان سام بن نوح بودند که پس از پراکندگی، گروهی از آنان به نام عَمَالیق (جاسم) در بحرین ساکن شدند (ج ۱، ص ۲۰۳). از حدود سیصد سال پیش از میلاد، از دوره سلوکیان، شهر بازرگانی بزرگ گرهر در کرانه احساء (در ناحیه بحرین) مشهور بود و احتمالاً مردم آن با شهرهای سلوکی کنار دجله بازرگانی داشتند (حورانی، ص ۱۶، ۲۱). در ۲۰۵، آنتیوخوس^۱ سوم شاه سلوکی (سلوکیان) به سرزمین گرهره لشکر کشید و پس از دریافت پانصد تالان نقره و هزار تالان بخور و دویست تالان روغن مُر صافی، از تسخیر آنجا صرف‌نظر کرد و به یکی از جزایر بحرین به نام تولوس رفت و سپس به سلوکیه بازگشت (گوتشمید^۲، ص ۷۶-۷۷). در دوره ملوک الطوائف (اشکانیان) تا زمان اردشیر بابکان، فرزندان مُعدبن عدنان از اعراب عدنانی در آنجا ساکن بودند (طبری، ج ۱، ص ۶۰۹). بحرین در دوره

اشکانی [و احتمالاً پیش از آن در زمان هخامنشیان] جزو قلمرو ایران محسوب می‌شد. به نوشته نولدکه (ص ۴۸) اردشیر بابکان (حک: ۲۲۶-۲۴۱ م) بنیانگذار سلسله ساسانی، حاکم آنجا سَنَژُورگ یا سَنَظُورق [احتمالاً کاردار اشکانی] را شکست داد و در آنجا شهری ساخت و نام آن را «پَسا (قَسا) اردشیر» گذاشت. به نوشته حمزه اصفهانی (ص ۴۵) نام این شهر «پَتن اردشیر» بود، طبری (ج ۲، ص ۴۱) نام شهر را «فَناذ اردشیر» و دینوری (ص ۴۵) «فُوران اردشیر» ضبط کرده است. به نوشته حمزه اصفهانی (ص ۴۵-۴۶) باروی شهر روی پیکرهای مردمی که از اردشیر فرمان نمی‌بردند ساخته شد. چنانکه از مطالب تاریخ بلعمی (ص ۸۸۵) بر می‌آید، بعداً آن شهر را مدینه الخَط خواندند. خط قسمت ساحلی بحرین بود که قطیف و عُقیر در آن قرار داشت (نولدکه، ص ۷۰) و از محصولات آن نیزه خطی بود که صادر می‌شد (ابن بلخی، ص ۶۰-۶۱). شاپور اول (حک: ۲۴۱-۲۷۲ م) به بحرین که احتمالاً [مردمان آن] گرایشهایی به اشکانیان داشتند، قشون فرستاد و به نوشته بلعمی (ص ۸۹۳) همه اعراب آن ناحیه را کشت. «شاپور ذوالاکتاف (حک: ۳۰۹ یا ۳۱۰-۳۷۹ م) نیز از راه دریا به خط لشکر کشید و در آنجا کشتار کرد. شاپور دستور داد هر که را از اعراب ببینند بکشند و به غنیمت نپردازند. وی نخست بر گروهی از اعراب که به سرزمین پارس آمده و آنجا را چراگاه خود ساخته بودند بتاخت و بسیاری از آنان را بی‌آنکه خبری داشته باشند به بدترین وجهی بکشت و از طریق دریا به خط آمد و مردم آنجا را بکشت و جان کسی را باز نخرید و بر غنیمت روی نیارود تا به هجر رسید و در آنجا مردمانی از اعراب تمیم و بکرین و ایل و عبدالقیس بودند و چندان کشتار کرد که خون مانند باران روان شد. سپس به سرزمین عبدالقیس روی نهاد، همه آنها را نابود ساخت. بعداً به یمامه آمد و آنها را نیز بکشت. آنگاه به زمینهای بَکَر و تَغَلِب آمد، آنجا نیز هر که از اعراب بدید بکشت، و گروهی از مردم بنی تغلب را در دارین و دسته‌ای از مردم عبدالقیس و طوائفی از بنی تمیم را در هجر بنشانند» (نولدکه، ص ۱۱۰-۱۱۱)، خسرو اول (حک: ۵۳۱-۵۷۹ م) بحرین را همچنان در دست داشت و کاردار او، آزاد افروز پسر گُشنسب، در آنجا حکومت می‌کرد. اعراب او را مُکَغَیِر (پاره کننده با شمشیر) می‌خواندند؛ چون دست امیران بنی تمیم را می‌برد (همان، ص ۳۷۹-۳۸۰، ۴۱۲). ظاهراً مُنْزِرین نعمان از سوی خسرو اول بر همه بلاد عمان، بحرین و یمامه تا طائف و دیگر قسمتهای حجاز حکومت می‌کرد (همان، ص ۳۶۳-۳۶۴). مکعب در پادشاهی خسرو اول در بحرین همه بنی تمیم را فریب

داده، آنان را وارد دژ مُشَقَّر (قلعه‌ای نزدیک هجر، در جنوب بحرین) کرد و سپس همه مردان را بکشت و پسرانشان را به فارس برده اخته کرد (همان، ص ۳۸۰-۳۸۲، ۴۱۲). به نوشته حمزه اصفهانی (ص ۱۵۲)، این حادثه در زمان خسرو پرویز صورت گرفته بود. بحرین از نخستین نواحی ایران بود که پیش از مناطق دیگر، مردم آن بدون جنگ اسلام آوردند. اهالی آن از مجوس، و یهود و نصاری بودند و در پادیه‌های آن نیز قبایل عبدقیس، بکرین وائل و تمیم زندگی می‌کردند. ظاهراً در ۶ هجری (بلاذری: ۸ هجری)، در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مُنذر بن ساوی ملک بحرین (رئیس عربها) که از سوی ایرانیان در آنجا فرمان می‌راند، پس از خواندن نامه پیامبر اکرم، که علاء حضرمی آورده بود، مسلمان شد (بلاذری، ص ۸۵؛ حمدالله مستوفی، ص ۱۴۹)، او عبدالله بن زید اَشْبَدی نامیده می‌شد که به دهکده اَشْبَد در هجر منسوب است. گویند او از اسبزیان بود که در بحرین اسب را پرستش می‌کردند. پس از منذر، سیبخت، آخرین مرزبان ایران در هجر، بدون جنگ اسلام آورد. به دنبال آن، همه عربها و برخی از مردم عجم با پذیرفتن رسم مقاسمه در خراج خرما با حضرمی صلح کردند، و کسانی که از مسلمان شدن کراهت داشتند، مجوسان و یهودیان بودند که به جزیه تن در دادند (بلاذری، ص ۸۵). پس از درگذشت منذر، در امور سیاسی بحرین، دشواریهایی پدید آمد، به طوری که در ۱۱ در دوره خلافت ابوبکر (متوفی ۱۳) مردم بحرین مرتد شدند (همان، ص ۹۰-۹۱؛ یاقوت حموی، ۱۹۶۵، ج ۲، ص ۱۳۶). بنابر مطالب معجم البلدان، در زمان خلیفه دوم (عمر بن خطاب، متوفی ۲۳)، دارین شهر بندری که با هند تجارت مشک داشت (ج ۲، ص ۵۳۷) و چند قریه دیگر، مانند سابون [شاپور] و زاره و غابه، در ناحیه بحرین با جنگ گشوده شد و همه عجمهایی که در شهر غابه بودند به قتل رسیدند (بلاذری، ص ۹۲). به گفته بلاذری (ص ۴۳۵)، ابو هُرَیْرَة از بحرین پانصد هزار درهم (به نوشته یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳، هفتصد هزار درهم) گردآوری کرده به مرکز خلافت (کوفه) فرستاد. این عطایا آنقدر زیاد بود که خلیفه، نخست باور نکرد، و سرانجام ناگزیر شد برای آن دفتر (دیوان) درست کند. افزونی عطایا و احتمالاً خراج بحرین نشانه توانگر بودن شهرها و مردمان ناحیه بحرین است که تا پس از اسلام آوردن آنان نیز ادامه داشته است. در دوره امویان در ۴۵، معاویه برادر خود زیاد بن ابیه را به امیری بصره و عمان و سجستان و بحرین برگزید (طبری، ج ۵، ص ۲۱۷). در همان دوره، در بحرین مانند همه بلاد زیر سلطه امویان، بر ضد دستگاه خلافت جنبشهایی پدید آمد؛ در ۷۲، ابو قَدَیک (از خوارج) بحرین را از دست والیان بنی امیه درآورد. در ۷۳، عبدالملک پسر مروان، شورش خوارج را سرکوب کرد و ابوفدیک و شش هزار

تن از آنان را به قتل رسانید (همان، ج ۶، ۱۹۳). در ۱۰۵، مسعود بن ابی زینب عبدی در بحرین خروج کرد و اشعث، پسر عبدالله والی بنی امیه، را فرار داد و نوزده سال در آنجا حکومت کرد (ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۰). احتمالاً بحرین از مراکز شورشیان و ناراضیان نیز به شمار می‌آمده، به طوری که در ۱۲۹، شَیْبَان، از خوارج، پس از شکست خوردن در فارس، به بحرین گریخت. در ۱۳۳، پس از روی کار آمدن بنی عباس، سلیمان بن علی والی کوره دجله، بحرین، بصره و نواحی دیگر شد و مدتی آنجا را در دست داشت (طبری، ج ۷، ص ۳۵۱، ۴۵۹). در ۱۵۱، نافع بن عقبه وارد بحرین شد و سلیمان بن حکیم [حاکم آنجا] را به قتل رسانید و گروهی را تبعید و عده‌ای را اسیر کرد و به بغداد نزد منصور فرستاد. در ۱۶۰ (در خلافت مهدی) محمد بن سلیمان بر فارس و کوره اهواز و بحرین و عمان و کوره دجله و بصره حکومت می‌کرد (همان، ج ۸، ص ۳۹، ۱۳۴). صاحب الزنج در ۲۵۵، بصره را تصرف کرد. او در ۲۴۹ از سامرا به بحرین رفت و گروهی از مردم آنجا به وی گرویدند (همان، ج ۹، ص ۴۱۰؛ مسعودی، ج ۲، ص ۵۹۵-۵۹۶). در ۲۵۷، خلیفه معتمد، فارس را علاوه بر اهواز و بصره و بحرین و یمامه به موسی بن بغا داد (ابن خلدون، ج ۳، ص ۴۶۲). در ۲۸۶، ابوسعید جَنَّتَی رئیس قرامطه، ناحیه بحرین را تصرف کرد (طبری، ج ۱۰، ص ۷۱) و در ۲۸۷، معتضد برای درهم شکستن شورش قرامطیان قشون بزرگی به بحرین در نواحی هجر فرستاد و کشتار بسیار کرد و مهتر آنان ابوالقوارس را کشت (ابن اثیر، ج ۶، ص ۹۴؛ مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۶۹). در ۳۱۷ ابوطاهر قرامطی حجرالاسود را از مکه به بحرین آورد که پس از ۲۲ سال، در ۳۳۹، آن را به مکه بازگردانده در رکن خانه گذاردند (ابن اثیر، ج ۶، ص ۲۰۳-۲۰۴، ۳۳۵). پس از اینکه فعالیت قرامطیان در بحرین ضعیف شد، بنی سلیم دعوت به تشیع را آغاز کرد (ابن خلدون، ج ۵، ص ۳۱). در ۴۴۲، ناصر خسرو از طریق دریا به جزیره بحرین سفر کرد (ص ۱۵۲)؛ بحرین، مجمع الجزایر و کشور، قسمت دوم. ظاهراً از همین دوره بتدریج ناحیه قدیمی بحرین بر اثر تجزیه به نواحی مختلف، مانند جزیره بحرین، احساء، قطیف و ... نام قدیمی خود را از دست می‌دهد و مدتها، هم به جزیره و هم به ناحیه گفته می‌شود (بحرین، مجمع الجزایر و کشور). در ۴۵۸، هنگامی که سلطان البارسلان وارد نیشابور شد والی حلب و فرمانفرمای بحرین (ناحیه قدیمی) برای دیدار او به نیشابور شتافتند (میرخواند، ج ۴، ص ۲۷۶). به نوشته بکران، در ۶۰۵، پیش از حمله مغول در ولایت بحرین، نوعی خرما وجود داشت که از آن شراب درست می‌کردند (ص ۷۴). در ۶۲۸، اتابک ابوبکر با یاری ناخدایان ملک جمشید، از ملوک بنی قیصر، اکثر سواحل چون قطیف و

بحرین [احتمالاً هجر] و عمان و لَحْصاً را به تصرف خود درآورد (غفاری قزوینی، ص ۱۲۶-۱۲۷). در ۶۵۴، اتابک حکومت جزیره (۲) قطیف را به عُصْفُور بن راشد بن عمیر و مانع بن علی بن ماجدین عمیر سپرد (وصاف حضرة، ص ۱۰۵-۱۰۶). در ۶۵۸ (در زمان هولاکو) به نوشته ابن خلدون (ج ۴، ص ۷۸۱-۷۸۲)، شیراز کرسی فارس به شمار می آمد و کیش و عمان و کازرون و بحرین [ظاهراً هجر] از بلاد آن شمرده می شد. در ۷۲۵، ابن بطوطه در سفر خود به بحرین، اهالی یکی از شهرهای آن، به نام قطیف را رافضی یا غلاة [از فرقه های شیعه] نوشته است (ص ۲۸۰).

برای آگاهی از تاریخ ناحیه قدیمی بحرین پس از حمله مغول به بحرین، مجمع الجزایر و کشور، قطیف*؛ هجر*؛ احساء.

مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران ۱۳۵۶-۱۳۶۰ ش؛ محمد بن احمد مقدسی، کتاب احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمد بن خاوند شاه میرخواند، تاریخ روضة الصفاء، تهران ۱۳۳۸-۱۳۳۹ ش؛ ناصر خسرو، سفرنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی مروزی، چاپ محمد دبیر سیاتی، تهران ۱۳۶۳ ش؛ تودور تولدکه، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب، تهران [تاریخ مقدمه ۱۳۵۸ ش]؛ عبدالله بن فضل الله وصاف حضرة، تحرير تاريخ وصاف، به قلم عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۴۶ ش؛ یاقوت حموی، کتاب المشرق و ضما والمغرب صفا، گوتینگن ۱۸۲۶؛ همو، معجم البلدان، چاپ روستنفلد، لایپزیگ ۱۸۶۶-۱۸۷۳، چاپ است تهران ۱۹۶۵؛ احمد بن اسحاق یعقوبی، تاریخ یعقوبی، بیروت [بی تا].

ا/ خسرو خسروی /

بحرینی، سید علی اکبر (معروف به سید بحرینی) از روحانیون و وعظ متنفذ دربار مظفرالدین شاه قاجار (حک: ۱۳۱۳-۱۳۲۴). اجداد وی در بحرین اقامت داشتند و پدرش چندی در شهرهای جنوب ایران زیست و سرانجام در شهر تبریز مقیم شد. مقدمات فارسی و عربی را در کودکی و نوجوانی فراگرفت و چون صوتی خوش و بیانی رسا و دلچسب داشت به زمره وعظ شهر تبریز درآمد و رفته رفته در آن شهر معروف شد. برای خواندن روضه به اندرون دربار ولیعهد (مظفرالدین) راه یافت و از روضه خوانهای رسمی دربار او شد و دیری نگذشت که در ولیعهد نفوذ یافت و از محارم او شد. ولیعهد، سید بحرینی را مستجاب الدعوه می دانست و از اینرو، چون در ۱۳۱۳ به سلطنت رسید، سید را همراه خود به تهران آورد و در نزدیکی کاخ گلستان خانه ای برای او خرید و قرار شد سید تمام مدت در دربار در کنار شاه باشد. به قول مهدیقلی هدایت، سید بحرینی یکی از پنج نفری بود که «در مزاج او [مظفرالدین شاه] متصرف بودند» (گزارش ایران، ص ۱۵۰). دیری نگذشت که بحرینی در تهران به شهرت رسید. همه سفرای خارجی مقیم تهران نام او را شنیده بودند و از نفوذ فوق العاده اش خبر داشتند. مظفرالدین شاه عقیده داشت که وجود این سید مستجاب الدعوه دفع کننده هر بلیه و چشم زخمی است، و او را حتی در مواقعی که به قصد شکار و تفریح از تهران خارج می شد از خود دور نمی کرد (شیخ الاسلامی، ص ۹۶). این نفوذ باعث شد که صدراعظم و سایر رجال سیاسی آن عصر برای نیل به مقاصد خود به او تقرب بجویند. سید بحرینی نیز از نفوذ خود در شاه سوء استفاده کرد و به صدراعظم و امنای دولت و دربار نزدیک شد و برای اجرای مقاصد آنها در قبال دریافت پول به همه نوع کاری دست زد. مظفرالدین شاه در هیچ یک از مسائل مملکتی جز با

منابع: ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت ۱۹۸۵/۱۴۰۵؛ ابن بطوطه، رحلة ابن بطوطه، بیروت ۱۹۶۲/۱۳۸۴؛ ابن بلخی، فارس نامه، چاپ گی لسترنج و رینولد آلن نیکلسون، لندن ۱۹۲۱، چاپ است تهران ۱۳۶۳ ش؛ ابن خرداذبه، کتاب المسالک والممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ ابن خلدون، العبر: تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران ۱۳۶۳-۱۳۷۰ ش؛ محمد بن احمد ازهری، تهذیب اللغة، قاهره ۱۹۶۲، ۱۹۶۷؛ ابراهیم بن محمد اصطخری، کتاب مسالک الممالک، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمد بن نجیب بکران، جهان نامه، چاپ محمد امین ریاحی، تهران ۱۳۲۲ ش؛ احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، بیروت ۱۹۸۸؛ محمد بن محمد بلعمی، تاریخ بلعمی: تکمله و ترجمه تاریخ طبری، به تصحیح محمد تقی بهار، چاپ محمد پروین گنابادی، تهران ۱۳۴۱ ش؛ ابوالقاسم بن احمد جیهانی، اشکال العالم، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، چاپ فیروز منصوری، تهران ۱۳۶۸ ش؛ حدود العالم من المشرق الی المغرب، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۲۰ ش؛ حمدالله بن ابی بکر حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، چاپ عبدالحسین نوائی، تهران ۱۳۶۲ ش؛ حمزة بن حسن حمزة اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران ۱۳۲۶ ش؛ جورج فدلوحورانی، دریانوردی عرب در دریای هند در روزگار باستان و در نخستین سده های میانه، ترجمه محمد مقدم، تهران ۱۳۳۸ ش؛ احمد بن داود دینوری، الاخبار الطوال، چاپ عبدالمنعم عامر، قاهره ۱۹۶۰، چاپ است قم ۱۳۶۸ ش؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الطبری: تاریخ الامم والملوک، چاپ ابوالفضل ابراهیم، بیروت [۱۳۸۲-۱۳۸۷/ ۱۹۶۲-۱۹۶۷]؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت ۱۹۷۶-۱۹۷۸؛ احمد بن محمد غفاری قزوینی، تاریخ جهان آرا، تهران ۱۳۲۳ ش؛ قدامة بن جعفر، کتاب الخراج، چاپ دخویه، لیدن ۱۹۶۷؛ محمد ابراهیم بن اسماعیل کازرونی، تاریخ بنادر و جزایر خلیج فارس، چاپ منوچهر ستوده، تهران ۱۳۶۷ ش؛ آلفرد فرابهرفون گوتشمید، تاریخ ایران و ممالک همجوار آن از زمان اسکندر تا انقراض اشکانیان، ترجمه کیکاوس جهاندار، تهران ۱۳۵۶ ش؛ مجمل التواریخ و القصص، چاپ بهار، تهران ۱۳۱۸ ش؛ علی بن حسین